

عباس ظهیری ویرایش علمی: مجتبی احمدی چکیده: از مقوله‌های بس مهم و کاربردی، که دانش فقه را پرکشش و نو نگه‌می‌دارد و در همه میدان‌ها میان‌دار، شناخت موضوع است. شناختی که از دیرباز تاکنون، فقیهان و صاحبان فتوا را چراغ راه بوده و راه‌گشا و بن‌بست‌شکن و نگذارده فقه رو به افول بگذارد و کهنگی و جاماندن از قافله پرشتاب زندگی، آن‌را از تک‌وپوی بازدارد و به تاریخ پیوند، بسان بسیاری از دانش‌هایی که می‌بینیم و می‌بینید به تاریخ پیوسته‌اند.

این شناختِ سخت سرنوشت‌ساز، امروزه و در روزگار جدید و پیشرفت‌های روزافزون بیش از پیش گزیرناپذیر می‌نماد و سزااست که جایگاه مستقلی بیابد و از این چشم‌انداز، بررسی و زمینه‌های کاربردی آن در جای‌جای فقه آماده شود.

در این مقال، «موضوع» در دانش موضوع‌شناسی، از زوایای گوناگون به بوتۀ بررسی نهاده می‌شود و سیر بحث به این نکته مهم و در خور درنگ می‌انجامد که موضوع در «دانش موضوع‌شناسی» که دانشی است نو و مستقل، از سنخ «موضوع» در اصطلاح دانش‌های: منطق، فلسفه، اصول و... نیست، بلکه معنی و کاربرد ویژه خود را دارد که به طور دقیق فرادید خوانندگان گذارده شده و مقوله مهم دیگر که بحث محوری این مقال است، و برای نخستین بار مجال طرح می‌یابد و با دلایل روشن به اثبات می‌رسد، همانا عبارت است از: «موضوع‌شناسی» دانشی مستقل.

کلید واژگان: موضوع‌شناسی دانشی نو و مستقل، موضوع، مفهوم، مصداق، عرف معرفۀ الموضوع، علم جدید

عباس ظهیری إن (معرفۀ الموضوع) يعتبر من المقولات المهمة جداً والتي لها تطبيقات بارزة، والتي جعلت علم الفقه في تحول مستمر وتجدد دائم ليكون حاضراً وله القرار في جميع الميادين. تلك المعرفة التي كانت ومنذ القدم المشعل الذي ينير الدرب للفقهاء وأصحاب الفتوى ويفتح لهم الافاق والطرق ويمهد لهم السبل ولم يجعل الفقه يتحول إلى الافول والاضمحلال والاندراس أو يكون متأخراً عن ركب الحضارة والتطور الذي يسير بسرعة بل جعله متجدداً يواكب التاريخ ويتجدد بتجدده ولا يكون كالكثير من العلوم التي اصبحت في ذاكرة التاريخ.

إن هذه المعرفة الحاسمة والمصيرية في يومنا الحاضر ومن خلال التطورات اليومية تعتبر ضرورة أكثر من ذي قبل ومن المناسب أن يفرد لها محل ومجال مستقل ويتم التعامل معها من خلال هذا البعد ويتم ايجاد الارضيات المناسبة لها والبحث فيها وتطبيقها في كل مجال من مجالات الفقه.

في هذه المقالة سوف يتم التعرض لمسألة (الموضوع) في علم معرفۀ المواضيع من خلال زوايا مختلفه وسوف يتم وضعها في بوتقة التحقيق والتدقيق لينتهي بنا سير البحث إلى هذه النقطة المهمة والتي تحتاج إلى تأمل وهي

أن الموضوع في (علم معرفة المواضيع) الذي هو علم حديث ومستقل، ليس من سنخ (الموضوع) المطروح في العلوم المختلفة ك: المنطق والفلسفة والاصول و...، وإنما له معنى واستخدام خاص به والذي سوف يتم وضعه بدقة بين يدي القارئ العزيز، والمقولة الاخرى التي سوف تكون محوراً لبحث هذه المقالة والتي سوف يتم طرحها لأول مرة ويتم اثباتها بالدليل الواضح هي عبارة عن أن (معرفة الموضوع) يعتبر علماً مستقلاً. العبارات الرئيسية:

معرفة الموضوع علم جديد ومستقل، الموضوع، المفهوم، المصداق، العرف، a Topic knowing, a new science .

abbas zahiri The (topic knowing) is one of the very important theorems that has important applications, and that has made the jurisprudence science in ongoing renovation, be actively present, and have the decision in all fields. It is the knowledge that has been since long ago the light that illuminates the path of scholars and men of fatwa, opens horizons to them, paves the way before them, and never lets Fiqh fade away and disappear, or be lagging behind civilization and development, but makes it in continuous renovation and renewal, unlike many sciences that have remained only in the memory of history.

This crucial and decisive knowledge at the present, especially with the daily developments all over the world, is necessary more than ever before. It is worth to be singled out in an independent field, be dealt with through this dimension, to find appropriate grounds for it, research on it, and apply it in every field of jurisprudence.

In this article, topic, in topic knowing science, will be discussed from different sides to get to the important point that needs much contemplation; it is that topic in the (topic knowing science), which is a modern, independent science, is not the same as topic posed in various sciences; such as logic, philosophy, and Usool (fundamentals), etc. ..., but it has a special meaning and usage, which will be carefully discussed for readers. And the other important theorem, which is a main topic in this article, and discussed for the first time, and proven with clear evidences, is the independent science of "topic knowing". Keywords: Topic knowing, a new independent science, topic, concept, evidence, tradition. درآمد

پیشرفت چشم گیر و حیرت انگیز علوم مادی و تجربی، گزاره ها و موضوع های نوی را در زمینه های گوناگون: پزشکی، اقتصادی، سیاسی و . . . فراروی فقیهان معاصر، گذارده است؛ این از یک سوی، و از دیگر سوی مکلفان نیز، در چرخه این پیشرفت با موضوع های جدیدی در زندگی روزمره خود سروکار می یابند که پاسخ شفاف

جهت تعیین احکام و حد و مرزهای شرعی آنها را خواستارند. فقیهان معاصر در برابر این خواسته، ممکن است به یکی از این دو شیوه^۱ زیر، به مقام پاسخ‌گویی برخیزند: شیوه^۱ اول: همان شیوه^۱ فقهی رایج است که پاسخ پرسش‌های فقهی به سبیل قضیه^۱ شرطیه: «اگر موضوع مورد سؤال چنین است، حکم آن چنان است» ارائه شود. این شیوه، گرچه در خصوص آن دسته از مسائل مورد نیاز که بازشناخت درست آنها برای نوع مکلفان آسان است و پیراسته از هر گونه ابهام و شک، شیوه‌ای پذیرفته است و مشکلی را به همراه ندارد، ولی به کار بردن این شیوه در شرایط کنونی، نسبت به آن دسته از موضوع‌هایی که آمیخته با یک نوع پیچیدگی و یا ظرافتی است که شناخت آنها به آسانی برای نوع مکلفان ممکن نیست، بی‌گمان، مشکل‌گشا و برآورنده^۱ آن چه خواسته^۱ پرسش‌گران فقهی است، نخواهد بود، بلکه در پاره‌ای موارد، موجب تردید و ابهام بیش‌تر است. از باب نمونه: امروزه سر بردن حیوان با استیل از مسائل مورد نیاز و پرسش است که گروهی از فقیهان، همچون امام خمینی، با تکیه بر این‌که ابزار ذبح باید از جنس حدید باشد، سر بردن حیوان را با ابزار استیلی درست نمی‌دانند. نمونه^۱ دیگر، استفاده^۱ مردان از طلای سفید است که گروهی از فقیهان در بیان حکم آن به سبیل تعلیق پاسخ داده‌اند: «اگر در عرف طلا شمرده شود، استفاده از آن حرام است و گر نه اشکال ندارد.» یا در بیان حکم فقهی انواع «ژله» که از اجزای مردار و یا حیوان حرام‌گوشت ساخته شده، باز به سبیل تعلیق، پاسخ می‌دهند: «چنانچه از اجزاء حیوان حرام‌گوشت و یا مردار تهیه شده باشد، حرام است، مگر اطمینان به دست بیاید که در فرایند تبدیل این اجزاء به ژله، استحاله صورت گرفته است.» و ده‌ها نمونه^۱ دیگر از این دست که فقیهان معاصر، بر اثر روشن نبودن موضوع خارجی، حکم شرعی آن را به سبیل تعلیق و فرض بیان می‌کنند. کوتاه‌سخن این‌که: به‌کارگیری این شیوه در بیان احکام الهی و پاسخ از پرسش‌های فقهی، گرچه بر حسب صناع و معیارهای اصولی فقهی مشکلی ندارد، ولی از نگاه عملی و کاربردی برای نوع مکلفان، نه تنها روشن‌گر و آگاهی‌بخش نبوده، بلکه در بسیاری از مسائل بر اثر ناشناخته بودن موضوع، مایه^۱ ابهام و یا تردید بیش‌تر آنان می‌گردد. شیوه^۱ دوم: فقیهان، پیش از بیان حکم، موضوع مورد نیاز و پرسش مکلفان را دقیق به‌بوته^۱ بررسی نهند و پس از شناخت ماهیت موضوع و درک آن، حکم شرعی را به دور از هرگونه ابهام و تردید بیان کنند. این شیوه، بی‌گمان از دو اثر مبارک برخوردار است: ۱. فقیه را در برابرسازی قواعد کلی فقهی بر نمونه‌ها و ارائه^۱ نظر دقیق سازوار با آن موضوع، یاری می‌کند؛ چرا که در فرض نبود درک دقیق از موضوع، ممکن است فقیه نظریه‌ای ناسازگار با آن موضوع، ارائه دهد و بی‌گمان موضوع‌شناسی دقیق، او را از این نظریه^۱ نادرست، در امان می‌دارد که گاهی به تبدل رأی ناشی از نگاه دقیق به موضوع، می‌انجامد. ۲. مخاطبان و پرسش‌گران مسائل مورد نیاز، به خواسته^۱ خود می‌رسند و وظیفه^۱ الهی خویش را به صورت شفاف و پیراسته از ابهام و تردید، دریافت می‌کنند. با این مقدمه^۱ کوتاه، جایگاه موضوع‌شناسی و اهمیت و ضرورت آن در زمانه^۱ ما روشن می‌گردد. در این پژوهش، بناست تا با بررسی دقیق زوایای «موضوع‌شناسی» این رشته برای نخستین بار، در عرصه^۱ علوم، در جایگاه دانشی نو و مستقل، شناسانده شود، البته، با برابرسازی اصول و معیارهایی که در علم

بودن هر رشته و فنی، ضروری است، بر این رشته، و اثبات برخورداری آن از تمام این اصول و معیارها. ناگفته نماند که موضوع‌شناسی و جایگاه دقیق آن، در مقایسه و نسبت‌یابی با دانش فقه، در حقیقت، از مبادی تصویریّه آن است و در پاره‌ای از احکام جزئیّه از مبادی تصدیقیّه آن به شمار می‌آید، به شرحی که در جای خود خواهد آمد، ولی با نظر به گستره علوم و فنون مادی و راه‌یافتن گزاره‌های جدید، به عرصه موضوع‌ها و گزاره‌های عرفی احکام الهی، بدون هرگونه گزافه‌گویی، این واقعیت تصدیق می‌شود، که بایسته است، رشته مستقلّی، عهده‌دار شناخت دقیق موضوعات عرفی پیوسته به احکام فقهی، شود. و در این مقال اثبات خواهد شد که تمام ارکانی که در علم بودن هر رشته و فنی لازم است، موضوع‌شناسی نیز از آنها برخوردار است و هیچ گونه کاستی در آن وجود ندارد. اکنون در این مجال، برای شناساندن زوایای موضوع‌شناسی، دانشی مستقل، بایسته می‌نماید، محورها و مباحث مهم و راه‌گشای زیر، به بوته بررسی نهاده شود: محور اول. بیان دقیق ماهیت موضوع‌شناسی و مباحث بدان پیوسته محور دوم. موضوع‌شناسی، دانشی مستقل محور سوم. واژه‌شناسی عرف و اصطلاحات آن ماهیت موضوع‌شناسی در اساس، واژه‌ای که از همانندهای لفظی، یا معنایی و یا نزدیک به هم در معنی برخوردار است، برای روشن‌گری ماهیت دقیق آن لازم است، واژگان همانند آن تعریف شوند تا به روشنی جداسازی انجام گیرد و فرق آن از نظر معنی، با دیگر واژگان، روشن شود. این واژگان عبارت‌اند از: ۱. مفهوم ۲. مصداق ۳. متعلّق ۴. موضوع در اصطلاح دانش‌های گوناگون: منطق، حکمت، اصول و حدیث ۱. واژه‌شناسی مفهوم: واژه «مفهوم» هم معنای لغوی و هم معنای اصطلاحی اصولی دارد. اما معنای لغوی آن، با نظر به این که واژه «مفهوم» اسم مفعول از ماده «فهم» «یفهم» است، معنای نخستین آن، به معنای «فهمیده شده» بوده، ولی بعد اسم شده برای آن معنایی که لفظ در آن به کار برده شده است. نکته در خور درنگ این که در این جا چند واژه وجود دارد که بیان‌گر یک معنی هستند؛ اما به لحاظ حالت‌ها و ویژگی‌های مختلف، اسم‌های گوناگون دارند: الف. معنی ب. مفهوم ج. مدلول همه این‌ها بیان‌گر یک حقیقت‌اند، با این تفاوت که چون لفظ، مورد قصد گوینده است آن را «معنی» می‌نامند که از ماده عنی یعنی گرفته شده و از آن جا که همین معنی را مخاطب می‌فهمد و با شنیدن لفظ، ذهن او منتقل به معنی می‌شود، «مفهوم» نامیده شده و از آن روی که لفظ بر آن دلالت می‌کند، آن را «مدلول» نامند. بر این اساس، وقتی در مباحث آتیه از موضوعات عرفی، که به گونه‌ای در لسان ادله، یا فتوای فقیهان بازتاب یافته، سخن به میان می‌آوریم با دو نوع شناخت روبه‌رو هستیم: یکی شناخت مفهومی و دیگری شناخت مصداق. مقصود از شناخت مفهومی، همان شناخت معانی عرفی الفاظ است که مرجع روشن‌سازی و بیان حد و اندازه آن، عرف عام است. برای واژه مفهوم در اصطلاح اصولیان، تعریف‌های چندی ارائه شده که به نظر می‌رسد تعریف محقق خراسانی، از اشکال‌هایی که دیگر تعریف‌ها دارند پیراسته است. در این تعریف، مفهوم، از نگاه اصولی عبارت است از: «حکم انشائی أو إخباری تستتبعه خصوصیه المعنی الذی ارید من اللفظ بتلك الخصوصیه، و لو بقرینة الحکمة» [۱] آن حکم انشائی و یا اخباری که لازمه خصوصیتی است که در معناست. مقصود از این خصوصیت، همان علیت منحصره است، اعم از این که آن چه حاکی از این

خصوصیت علیت منحصره است، دلالت وضعی لفظ باشد، یا اطلاق جمله که برگرفته از مقدمات حکمت است. در هر صورت دلالت مفهومی، در برابر دلالت منطقی است که چون از دائره بحث خارج است، به همین اشاره بسنده می‌شود. اقسام مفاهیم اشاره شد از محورهای موضوع‌شناسی، شناخت مفاهیم است، ولی نه هر مفهومی، بلکه آن دسته از مفاهیمی که در لسان ادله شرعی، اعم از کتاب و سنت و روایات اهل بیت (ع) و یا ادله لَبَّیْه، همچون اجماع و سیره عقلانی و یا سیره متشرعه، در موضوع حکمی از احکام شرع قرار گرفته است. از این‌روی، بایسته است با اقسام مفاهیم آشنا شویم و به‌طور دقیق روشن سازیم، کدام قسم از آنها مربوط به موضوع‌شناسی است. دسته اول. مفاهیم عرفی خاص: این دسته، در عرف خاص مصطلح شده‌اند، مانند: مفهوم اصالة الوجود، ماهیت، جوهر، عرض، هیولا، در عرف فلاسفه و مفهوم حجیت، مشتق، ترتب، تنجیز، استصحاب، در اصطلاح اصولیان و مفهوم رکن، قاعده حیلولة، بدل حیلولة، قاعده جبّ، قاعده فراغ و تجاوز، در اصطلاح فقیهان و... دسته دوم. مفاهیم عرفی عام: این دسته، از آن مبانی و مفاهیمی‌اند که عرف عام و توده مردم در گفت‌وگوی عمومی خویش، با به‌کارگیری واژگان خاص از آنها تعبیر می‌کنند، همچون مفهوم ماء، خلّ، خمر، سمک، فلس، فقاع، خبیث، خبائث و... دسته سوم. مفاهیم شرعی: این دسته، از مفاهیمی‌اند که شارع مقدس، جعل و اعتبار، و حدّ و مرز خاص آنها را آشکار فرموده است، مانند مفهوم صلات، صوم، حج، زکات، تیمّم و... از این سه دسته مفاهیم، دسته اول از دائره موضوع‌شناسی، خارج است. اما دسته دوم، سراسر، در موضوع‌شناسی مندرج است، با این قید که به‌گونه‌ای در حکم شرعی اخذ شده باشد. به این معنی که در عین حال که از مفاهیم عرفی عام است، یا متعلّق حکم شرعی و یا یکی از قیده‌های موضوع حکم شرعی است. در مثّل، عنوان احسان که مفهومی است عرفی، در چندین آیه متعلّق حکم شرعی واقع شده است، از جمله: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» [۲] خدا به عدالت و نیکی فرمان می‌دهد. «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» [۳] و با پدر و مادر نیکی کنید. و در آیه شریفه دیگر، تأکید بر معاشرت پسندیده در آیین همسررداری شده است: «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» [۴] و مفهوم میته و دم و لحم خنزیر در کریمه: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ» [۵] در موضوع حرمت شرعی اخذ شده است، البته واژه میته شرعی، اخصّ از میته عرفی است؛ چرا که قیدهایی در حلال بودن ذبیحه اخذ کرده که با نبود یکی از آنها، در شرع حکم میته را دارد و گرچه در عرف میته شمرده نشود و نیز مفهوم خبائث که از مفاهیم عرفی است در آیه شریفه: «يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ» [۶] به عنوان موضوع حرمت اخذ شده است. اما دسته سوم: از آن رو که از بر ساخته‌های شرع و از دائره بر ساخته‌های عرف و عقلاء خارج است، به طور طبیعی از حوزه موضوع‌شناسی، بیرون است و یا به سخن دقیق‌تر، موضوع‌شناسی مورد بحث در آن راه ندارد. ۲. واژه‌شناسی مصداق: واژه «مصداق» هم از معنای لغوی و هم از معنای اصطلاحی منطقی، برخوردار است. از نگاه لغوی: واژه مصداق، اسم آلت است، به معنای وسیله صدق. این واژه، در کاربرد نخستین خود در مورد هر آن چیزی که وسیله صدق و راست‌گویی بوده به کار می‌رفته است. به دیگر سخن، واژه مصداق در فرهنگ عرب، در ابتدا، به هر چیزی که نشانه و شاهد صدق و راستی چیز دیگر

بوده، گفته می‌شده است، بعدها بر اثر گسترش کاربرد، در مورد هر چیزی که زیر پوشش عنوان عام بوده به کار رفته است. اما از نگاه اصطلاح منطق: واژهٔ «مصدق» اسم شده برای آن موجود خارجی که مفهوم بر آن صدق می‌کند، مثل زید و عمرو موجود در خارج، که مفهوم انسان، بر آنان صدق می‌کند و در وجود خارجی با آنان اتحاد دارد. این معنی، چندان فاصله‌ای با معنای عام لغوی ندارد و در حقیقت برگرفته از همان است. یادآوری: واژهٔ موضوع در مبحث «موضوع‌شناسی» بر خلاف نظر بسیاری، مساوی با مصداق نیست و تفسیر لفظ موضوع به مصداق، تفسیر درستی نیست، بلکه با تحقیقی که در پیش داریم، یکی از دو محور موضوع‌شناسی است؛ زیرا با تعریف دقیقی که از آن ارائه خواهیم داد، مقصود از موضوع در این مبحث، آن دسته از عنوان‌های عرفی است که در متعلق، یا موضوع حکم شرعی، اخذ شده، و این عنوان‌ها از دو نوع شناخت برخوردارند: الف. شناخت مفهومی ب. شناخت مصداقی جهت روشن شدن مطلب، آن را بر چند نمونهٔ فقهی که در متن سخنان فقیهان و نصوص و روایات، بازتاب یافته است، برابری می‌کنیم. در متون فقهی هم در باب «صید و ذباحت» و هم در باب «اطعمه و اشربه» ماهیان دریایی به دو قسم دسته‌بندی شده‌اند - ما کان له فلس و قشور (ماهی بپولک) - ما لیس له فلس (ماهی بی‌پولک) فقیهان، اتفاق دارند، قسم اول حلال و قسم دوم حرام است. امام خمینی می‌نویسد: «لَا يَأْكُلُ مِنَ السَّمَكِ إِلَّا مَا كَانَ لَهُ فَلْسٌ وَ قَشُورٌ بِالْأَصْلِ وَ أَنْ لَمْ تَبْقَ وَ زَالَتْ بِالْعَارِضِ» [۷] از ماهی خورده نمی‌شود، مگر این که دارای فلس و پوست باشد، اگر چه فلس و پوست آن، باقی نمانده و به سبب عارضی از بین رفته باشد. ریشهٔ این اتفاق فقهی، بی‌شک نصوص و روایات معتبر است همچون: صحیحۂ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ که در آن آمده است: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَحِمَكَ اللَّهُ إِنَّا نُوْتِي بِالسَّمَكِ لَيْسَ لَهُ قِشْرٌ فَقَالَ كُلْ مَا لَهُ قِشْرٌ مِنَ السَّمَكِ وَ مَا لَيْسَ لَهُ قِشْرٌ فَلَا تَأْكُلْهُ» [۸] من به ابو عبد الله گفتم: یا ابن رسول الله. خداوند تو را بیامرزد، صیادان ماهیانی می‌آورند که فلس و پولک ندارد. آیا حلال است؟ ابو عبد الله گفت: هر ماهی که فلس و پولک دارد، حلال است، تناول کن و هر ماهی که فلس ندارد تناول مکن. جملهٔ: «كل ما له قشور» ارشاد است به حلال بودن ماهی پولک‌دار و جملهٔ: «و ما لیس له قشور فلا تأکله» ارشاد است به حرام بودن ماهی بدون پولک. و در صحیحۂ عبدالله بن سنان آمده است: امام صادق (ع) فرمود: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) بِالْكُوفَةِ يَرْكَبُ بَغْلَةً رَسُولِ اللَّهِ (ص) ثُمَّ يَمْرُ بِسُوقِ الْحِيتَانِ فَيَقُولُ لَا تَأْكُلُوا وَ لَا تَبِيعُوا مِنَ السَّمَكِ مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ قِشْرٌ» [۹]. جدم امیرالمؤمنین (ع) در کوفه بر استر رسول خدا (ص) سوار می‌شد و در بازار ماهی‌فروشان جار می‌زد: هر آن ماهی که پولک ندارد، خرید و فروش نکنید. در این دو صحیحہ و نیز متون فقهی، موضوع حلال بودن ماهی، عنوان «ما له قشور من السمک» معرفی شده است. جهت شناخت این عنوان، با دو عنصر روبه‌رویم: یکی مفهوم و معنای عرفی این عنوان و دیگری مصداق آن. در موضوع‌شناسی، هر دو نوع شناخت منظور است، نه خصوص شناخت مصداق و این که کدام ماهی پولک‌دار و کدام ماهی پولک ندارد. با درنگ روی این مطلب، بر این نکته ظریف دست می‌یازیم که تفسیر واژهٔ موضوع در «موضوع‌شناسی» به

مصادق و مصداق‌شناسی، تفسیری است، نادرست؛ چرا که موضوع در این جا در برابر حکم است که هم از مفهوم برخوردار است و هم از مصداق. و شناخت هر دو، از سنخ موضوع‌شناسی است. تحقیق بیش‌تر در همین مقال خواهد آمد. ۳. واژه‌شناسی موضوع: واژهٔ «موضوع» دارای معانی لغوی و اصطلاحی است که جداسازی آنها جهت فهم دقیق موضوع‌شناسی ضروری است: الف. اسم مفعول وضع، یضع، موضوع به معنای نهاده شده و گذارده شده، چنانکه در پارسی گوئیم «این را بر این نهادم» یا در فرهنگ عرب، گفته می‌شود «وضعت هذا علی هذا». ب. امر مورد بحث و گفت‌وگو، چنان که گفته می‌شود: «این قضیه موضوع دیگری است» یا «این مطلب موضوع دیگری است». «موضوع در اصطلاح دانش‌های گوناگون ۱. موضوع در اصطلاح دانش منطق: به معنای امری است که مرکب و فرودگاه محمول قرار می‌گیرد که در اصطلاح ارباب بلاغت از آن به عنوان مسندالیه یاد می‌شود و در اصطلاح ارباب نحو، به عنوان مبتداء و از محمول به عنوان خبر. ۲. موضوع در اصطلاح دانش فلسفه: در این دانش در دو مورد به کار می‌رود: الف. در تعریف جوهر: «الموجود لا فی الموضوع» یعنی جوهر موجودی است که نیاز به محلی که قائم به آن باشد، ندارد. ب. در تعریف عرض: «الموجود فی الموضوع» یعنی عرض موجودی است که نیاز به محلی دارد که قائم به آن است. جوهر پنج چیز است: ۱. نفس ۲. عقل ۳. جسم ۴. ماده ۵. صورت. همهٔ این‌ها در وجود نیازی به موضوع و محل ندارند. در ضمن مقصود از محل در این جا، مکان نیست، بلکه چیزی است که جوهر قائم به آن است. بر خلاف عرض که در وجود نیاز به موضوع و محل دارد؛ یعنی محلی که قائم به آن است، مثل رنگ که بدون محل، به حقیقت پیوستن آن محال است و عدد که وجود خارجی آن، بدون معدود ممکن نیست و بدین‌سان است دیگر اعراض. ۳. موضوع در اصطلاح دانش اصول: در اصطلاح دانش اصول، موضوع در برابر متعلق است، متعلق، فعلی است که حکم بدان تعلق گرفته است. برای موضوع چند تعریف ارائه شده است: تعریف اول. موضوع آن چیزی است که در به حقیقت پیوستن حکم نقش دارد. بر این اساس، اصل وجود انسان عاقل بالغ، موضوع حکم است، فرا رسیدن وقت نسبت به وجوب صلات، جزء موضوع است و علامه شهید صدر می‌نویسد: «و موضوع الحكم مصطلح أصولی نريد به مجموع الأشياء التي تتوقف عليها فعلية الحكم (المجوعول) بمعناها الذی شرحناه، ففي مثال وجوب الحج يكون وجود المكلف المستطيع موضوعا لهذا الوجوب لأن فعلية هذا الوجوب تتوقف على وجود مكلف مستطيع» [۱۰]. اصولیان، در اصطلاح خود، به چیزهایی «موضوع حکم» می‌گویند که عملی شدن حکم بر ساخته و جعل شده، بستگی به آنها دارد، به همان معنایی که شرح دادیم. چنان که واجب شدن حج، آن‌گاه به عهدهٔ فرد قرار می‌گیرد که آن فرد، به پایهٔ توانایی رسیده باشد. پس وجود فرد توانا، در خارج برای حکم وجوب، «موضوع» است. تا توانایی در خارج وجود نداشته باشد، این واجب شرعی، از قوه به فعل در نمی‌آید، در همان عالم اعتبار، جعل و تشریع باقی می‌ماند. تعریف دوم: محقق نائینی می‌نویسد: «موضوع، متعلق المتعلق است» [۱۱] در مثل در اقم الصلاة، حکم، وجوب است، متعلق آن اقامهٔ صلات و موضوع آن مکلف بالغ عاقل، بعد از فرارسیدن وقت است. همچنین در «يحرّم عليهم الخبائث»، متعلق، حرمت اکل و شرب است، متعلق این متعلق، مکلف است. موضوعی که در دانش

موضوع‌شناسی، مطرح است این موضوع هم نیست. ۵. موضوع در اصطلاح اجزاء العلوم: یکی از اجزاء العلوم، موضوع علم است که در کتاب‌های اصولی، فلسفی، ادبی و منطقی به پیروی از بوعلی در شفا چنین تعریف شده است: «ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیه» [۱۲] موضوع به این معنی، آن عنصری است که در هر علمی محور مباحث باشد و از عوارض ذاتی آن بحث شود. محقق خراسانی، جمله «عوارضه الذاتیه» را تفسیر کرده به «ای بلا واسطه فی العروض» راز این تفسیر، پیش‌گیری از اشکالی است که تعریف مشهور با آن روبه‌روست؛ زیرا در بسیاری از مسائل علوم، محمولات آنها از سنخ عوارض ذاتی برای موضوع علم نیست؛ بلکه از سنخ عرض غریب است، در مثل، در مسأله اصولیه «خبر الواحد الثقه حجة» یا مسأله «ظواهر الکتاب حجة» یا مسأله اصولیه «صیغه افعال ظاهره فی الوجوب» هرگز حجیت، ذاتی خبر ثقه و ظاهر کتاب نیست، همچنین ظهور، در وجوب ذاتی صیغه افعال نیست، به طور طبیعی، لازمه تعریف مشهور این است که، بیش‌تر مسائل علم اصول، از علم اصول خارج شوند؛ از این رو محقق خراسانی، برای از میان برداشتن این اشکال، جمله «عوارضه الذاتیه» را تفسیر کرده است به «ای بلا واسطه فی العروض» [۱۳]. ۵. موضوع در اصطلاح باب وضع: در باب وضع الفاظ برای معانی چند عنوان وجود دارد: ۱. واضع ۲. موضوع ۳. موضوع له هنگامی که پدر یا مادر نوزاد، نام علی را برای او برمی‌گزینند، کسی که برگزیننده این نام است، واضع است و اسم علی، موضوع و نوزاد موضوع له است. در این اصطلاح، عنوان «موضوع» همان اسمی است که علامت قرار داده شده، برای معنای ملحوظ. واژه موضوع در دانش موضوع‌شناسی به این معنی نیز نیست. ۶. موضوع در اصطلاح علم حدیث: در اصطلاح ارباب حدیث، حدیثی که ساختگی است و واقعیت ندارد، «حدیث موضوع» و سازنده و جعل کننده آن «وضاع» نامیده شده است. شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (والد شیخ بهائی) که خود از سرآمدان علم درایه و حدیث است، در تعریف حدیث موضوع می‌نویسد: «و هو شرالاحادیث و یحرم روايته، مع العلم به، من ای الاقسام کان الا مع البیان و یعرف الوضع باقرار واضعه او معنی اقراره او رکاکه لفظه او قرینه فی الواضع او الموضوع له کما وضعه الغلاة فی حق علی علیه السلام، و کما وضع لبنی امیه من الاحادیث فی ان الامامة لهم» [۱۴] بی‌گمان واژه موضوع در «دانش موضوع‌شناسی» به این معنی نیز نخواهد بود. ۷. موضوع در اصطلاح شبهات موضوعیه: از موارد کاربرد واژه موضوع، در علم اصول، موضوعی است که در اقسام شبهه‌ها به کار می‌رود که تقسیم شده است به دو قسم: شبهه حکمیه شبهه موضوعیه در قسم اول، ریشه شک در حکم یکی از این امور است: ۱. نبود نص ۲. اجمال نص ۳. تعارض دو نص ولی در قسم دوم، منشأ و ریشه شک، این است که موضوع و مصداق مشتبه شده، بنابراین، شبهه موضوعیه معادل است با شبهه مصداقیه. شماری بر این نظرند که واژه موضوع، در «موضوع‌شناسی» به معنای مصداق است، که بی‌گمان این نظر نیز نادرست است. در این مقال، ثابت خواهد شد، که حقیقت و واقعیت معنای موضوع در «دانش موضوع‌شناسی» اعم از این است، و موضوع در برابر حکم است که دربرگیرنده تمام عنوان‌های عرفی است که به‌گونه‌ای در متعلق حکم، یا موضوع آن اخذ شده است و شناخت این عنوان‌های مهم هم از شناخت مصداقی برخوردار است و هم از شناخت مفهومی. ۸. موضوع

در اصطلاح «موضوع‌شناسی»: با گذری کوتاه بر سیر بحث، به این نتیجه رسیدیم که واژهٔ موضوع در «موضوع‌شناسی» به معنای هیچ یک از اصطلاحات هفتگانه یاد شده نیست - نه به معنای عنصری است که در قضایا محور حکم است، در برابر محمول، که اصطلاح منطق است - نه به معنای محلی است که عرض بدان قائم است و جوهر از آن بی‌نیاز، که اصطلاح فلسفه است - نه به معنای متعلق المتعلق، یا آن‌چه در عملی شدن حکم، نقش دارد، که اصطلاح اصول است - نه به معنای محوری که در تمام علوم «بیبحث فیه عن عوارضه الذاتیه» که اصطلاح اجزاء العلوم است - نه به معنای لفظ و یا علامتی که برای معنایی وضع شده که اصطلاح باب وضع است - نه به معنای حدیث ساختگی و دروغین که اصطلاح علم حدیث است - نه به معنای مصداق که در باب شبهات موضوعیه، مصطلح است. بلکه به معنای «عنصری است که در قضایای بیان‌گر احکام شرعیه، در مقابل حکم است، اعم از موضوع اصولی و متعلق حکم، با این قید که از مفاهیم عرفیه‌اند». با این قاعده برای نخستین بار در این پژوهش آشنا می‌شوید، پژوهشی که در پی اثبات این نظریه است: موضوع‌شناسی، دانشی مستقل. توضیح: قضایای حاوی احکام شرعیه، سه قسم است: قسم اول: قضایای بیان‌گر احکام وضعیه: ملکیت، زوجیت، حریت، رقیت، ولایت، نفوذ، محجوریت و... در این قسم، تشکیل دهندهٔ حکم شرعی، عبارت است از دو عنصر: ۱. حکم وضعی ۲. موضوع آن در این قسم، عنصر سومی به نام متعلق وجود ندارد و آن‌چه موضوع حکم وضعی است، با توجه به ضابطه‌ای که ارائه شد، مندرج در موضوع‌شناسی است، هم شناخت مفهومی دارد و هم مصداقی. اکنون جهت روشن شدن مطلب، بایسته است آن را با چند نمونهٔ روشن فقهی، شرح کنیم: نمونهٔ اول. مفهوم «صلح»: از عقود عقلایی که شرع بر آن مهر تأیید نهاده، عقد صلح است، صحت و نفوذ آن مورد وفاق همهٔ فقیهان — شیعه و سنی — است و در روایات اهل بیت (ع) بر آن تصریح شده است، چنانکه در معتبرهٔ حفص بن البختری آمده است: امام صادق (ع) فرمود «: الصَّلْحُ جَائِزٌ بَيْنَ النَّاسِ » [۱۵] [صلح و سازش در میان جامعه، نافذ و الزامی است. در این روایات معتبر، موضوع عنوان صلح است و حکم آن «جائز» است که به معنای نفوذ و از احکام وضعیه است. از آن روی که صلح از مفاهیم و عنوان‌های عرفی است، در دانش موضوع‌شناسی درج شده است که در دو محور در خور موضوع‌شناسی است، هم در محور شناخت مفهوم و هم مصداق، بویژه مصادیق نوظهور آن، در سطح کلان و خرد. نمونهٔ دوم. ضمانت‌های رایج: ضمان مصطلح، از نگاه فقیهان شیعی، عبارت است از: «نقل ذمه الی ذمهٔ اخری»، یعنی حقیقتِ ضمان این است که با عهده‌گیری ضمانت‌کننده، آن‌چه بر ذمهٔ بدهکار است، به ذمهٔ او منتقل شود، ولی در اصطلاح عامه، عبارت است از «ضمّ ذمهٔ الی ذمهٔ اخری»؛ ولی ضمانت‌های رایج در بانک‌ها و مؤسسه‌های قرض‌الحسنه، هیچ یک از این دو قسم نیست؛ زیرا که با ضمانت، هرگز مال مورد ضمان به عهده و ذمهٔ شخص ضامن نمی‌آید، بلکه او بر عهده می‌گیرد که در فرض وفا نکردن شخص مضمون عنه، دین او را اداء کند. در هر صورت، «ضمانت» حکمی است وضعی، که آثار تکلیفی در پی دارد و از عقود عقلایی است و از مفاهیم عرفیه؛ از این روی، در باب

موضوع‌شناسی، درج می‌شود و بی‌گمان قاعده‌ای که برای موضوع در «موضوع‌شناسی» ارائه شد، بر آن برابر است؛ و لذا در دو محور موضوع‌شناسی دارد: در محور شناخت مفهوم و در محور شناخت مصادیق آن. و این که آیا ضمانت‌های رایج از باب ضمان مصطلح، قابل تصحیح و تنفیذ است، یا این که به عنوان عقد و قرارداد مستقل دیگری قابل تنفیذ است. نمونه سوم. عنوان بیع: از مفاهیم عرفی است که هم از آثار وضعی، همچون صحت و نفوذ، برخوردار است که در کریمه: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» [۱۶] بدان اشاره شده و هم از آثار تکلیفی، همچون: وجوب وفا و پای‌بند بودن به آثار آن، که در کریمه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» [۱۷] از آن سخن به میان آمده است. از این روی موضوعی است که در دو محور موضوع‌شناسی دارد؛ ۱. در محور شناخت مفهومی و این که آیا از نگاه عرف و عقلاء، حقیقت بیع «مبادله مال به مال» است که در مصباح اللغه فیومی آمده و محقق اصفهانی و امام خمینی پذیرفته‌اند یا «انشاء تملیک عین بعوض» که جمعی چون: شیخ اعظم بر آن نظرند. ۲. در محور مصداق‌شناسی. در این محور، گرچه بیش‌تر مصادیق بیع روشن است و بی‌شبهه، ولی مصادیق نوی دارد که بایسته است در مورد آنها بحث و گفت‌وگو شود، همچون: بیع فصلی که مالک ویلایی، فصل بهار آن را برای همیشه به شخصی می‌فروشد و فصل تابستان آن را به دیگری و فصل پاییز و یا زمستان آن را به فرد سومی. آیا این نوع معامله، از سنخ بیع است و آیا در مفهوم بیع، تملیک، در خور بخش‌بخش شدن است و یا خیر؟ و یا در قراردادهای بورسی، با مفاهیمی نو همچون آشن، روبه‌رویم. آیا از نگاه مفهومی، این موضوع، که از مفاهیم عرفی است و از قانون‌ها و قاعده‌های عقلایی خاصی برخوردار است، از سنخ بیع به شمار می‌آید و یا مصالحه و سازش و توافق دو طرف قرارداد و یا معامله مستقلی است و رای تمام عنوان‌های عقدهای شناخته شده و جاری. قسم دوم. قضایای بیان‌گر احکام تکلیفیه: این قسم باز دو گونه است: گونه اول، قضایایی که بیان‌گر احکام تکلیفیه‌ای هستند که متعلق آنها شرعی و از برساخته‌های شرع است و خارج از دائره موضوع‌شناسی. گونه دوم، قضایایی است که محتوای آنها، احکام تکلیفی است، ولی متعلق این احکام، از سنخ مفاهیم عرفی و عقلایی که شرع در مورد آنها، جعل و تأسیس خاصی ندارد. این‌گونه متعلقات احکام شرعی، در «موضوع‌شناسی» درج گردیده است که هم از نگاه مفهوم باید موضوع‌شناسی شود و هم از نگاه مصداق. در این بخش نیز، جهت روشن شدن مطلب، ناگزیر بایستی به نمونه‌های بارز فقهی تمسک شود. نمونه اول. مفهوم نفقه الزوجه، عنوانی است فقهی - عرفی که متعلق تکلیف، وجوب است، ولی شرع در مورد آن، جعل و اعتبار خاصی ندارد و مرجع باز شناخت و بیان حد و اندازه آن، هم از نگاه مفهومی و هم مصداقی، عرف است. و یا در چگونگی معاشرت و زندگی با همسر، خداوند متعال فرموده است: «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» حکم وجوب، و متعلق آن، معاشرت به معروف و موضوع آن، زوجه، که به حکم نصوص و روایات اهل‌بیت (ع) مقید شده به ناشزه نبودن. پس ناگزیر، موضوع وجوب، معاشرت «زوجه غیر ناشزه» است. درباره حقیقت نشوز و حد و مرز آن خود شرع، تعریف و تحدید خاصی دارد: «تمکین نکردن در آمیزش و خارج شدن از منزل، بی اجازه شوهر» ولی متعلق وجوب: «معاشرت به معروف» از مفاهیم عرفی است. از این روی، ضابطه‌ای که برای موضوع در

«موضوع‌شناسی» ارائه شد، با آن برابر است؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، موضوع در این‌جا در برابر حکم است، نه در برابر متعلق، که اصطلاح خاص اصولی است. و روشن است که موضوع به این معنی، دربرگیرنده آن دسته از متعلقات احکام نیز می‌شود که از مفاهیم عرفی، به‌شمار است، و معاشرت به معروف و همزیستی متعارف با همسر، گرچه در آیه^۱ یاد شده، به اصطلاح اصولی، متعلق حکم است، ولی از آن‌رو که مفهومی است عرفی و شرع در مورد آن تأسیس و جعل خاصی ندارد، با توجه به قاعده^۲ یاد شده مندرج است در موضوع «موضوع‌شناسی» و چون هر موضوعی دو بُعد دارد: یکی مفهوم و دیگری مصداق، ناگزیر شناخت آن نیز دو گونه است: شناخت مفهومی و مصداقی و مرجع هر دو شناخت نیز، عرف عام است. نمونه^۳ دیگر، در فتوای فقیهان آمده است: حداد بر بانویی که همسر او مرده، واجب است. امام خمینی، می‌نویسد: «يجب على المرأة في وفاة زوجها، الحداد ما دامت في العدة. والمراد به ترك الزينة في البدن بمثل التكهيل و التطيب و الخضاب» [۱۸] بر زنی که شوی او مرده است، واجب است در مدت عده - چهار ماه و ده روز - حداد کند به این معنی که از آن‌چه در عرف زینت شمرده می‌شود، همچون استفاده از سرمه و مواد خوشبو کننده، بپرهیزد. مستند این حکم مورد وفاق فقیهان، روایات بسیار است که در این‌باره وارد شده است، از جمله: صحیحه^۴ زراره از امام باقر(ع): «إِنَّ الْأُمَّةَ وَالْحُرَّةَ كُلَّتِيهِمَا إِذَا مَاتَ عَنْهُمَا زَوْجُهُمَا سَوَاءً فِي الْعِدَّةِ إِلَّا أَنْ الْحُرَّةَ تُحَدُّ وَالْأُمَّةُ لَا تُحَدُّ» [۱۹]. کنیز و زن آزاد، هرگاه شوهران‌شان از دنیا بروند، در زمان عده یک‌سانند، جز این‌که زن آزاد، نایستی آرایش و زینت کند، اما کنیز می‌تواند خود را بیاراید. در این مسأله، حکم شرع وجوب است، موضوع آن زن شوهر مرده و متعلق وجوب، عنوان حداد است که از مفاهیم عرفی است و در مورد آن دو نوع، شناخت وجود دارد: شناخت مفهوم و شناخت مصداق. آن‌که بی‌شک به حسب عرف‌ها، مختلف است و هر دو از سنخ موضوع‌شناسی است؛ چراکه از عنوان‌های عرفی است که مرجع بازشناخت مفهوم و روشن کردن حد و مرز آن و نیز مرجع بازشناخت مصداق آن، عرف است و از این روی، قاعده‌ای که در شناساندن و روشن کردن حد و مرز موضوع‌شناسی ارائه شده با آن برابری دارد. قسم سوم، قضایایی است که بیان‌گر احکام تکلیفیه است، ولی متعلق آنها، از سنخ مفاهیم عرفیه نیست، بلکه شرع آنها را جعل کرده، و بنیان گذارده است، مثل کریمه^۵: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» [۲۰] نماز گزار از زوال خورشید تا ظلمت شب، با قرائت صبحدم، که قرائت صبحدم مشهود [فرشتگان] است. و نیز کریمه^۶: «كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ» [۲۱] بخورید و بیاشامید تا از آغاز صبحدم رشته^۷ سپید از رشته^۸ سیاه بر شما نمایان شود. در این قسم قضایا، که متعلق حکم - که در آیه^۹ اول اقامه^{۱۰} صلات است و در آیه^{۱۱} دوم صوم من الفجر، به طور قطع از دائره^{۱۲} موضوع‌شناسی خارج است؛ چرا که صوم و صلات از برساخته‌های شرعی است و خارج از دائره^{۱۳} حد و اندازه‌شناسی‌ها و بازشناسی‌های عرفی و عقلایی. ولی با این حال، عنوان «دلوك الشمس» که از قیده‌های موضوع حکم است و در عملی شدن وجوب صلات ظهر و عصر نقش آفرین، مربوط به موضوع‌شناسی است؛ زیرا که از مفاهیم عرفی به شمار می‌آید و مرجع بازشناخت و روشن‌کننده^{۱۴} حد و مرز آن،

عرف عام اهل لسان است، از این روی، موضوع شناس هم باید مفهوم این موضوع را شناسایی کند و هم مصداق آن را. مفهوم: «دلوک-الشمس» چنانکه واژه شناسان فرهنگ عرب گفته اند، به معنای زوال و گذر خورشید است از دایره نصف النهار - نشانه^۱ به حقیقت پیوستن وقت ظهر - همان گونه که در مصباح المنیر فیومی آمده است: «(دَلَّكَتِ) الشَّمْسُ وَ النَّجُومُ (دَلُّوْكَاً) مِنْ بَابٍ قَعْدَ زَالَتْ عَنِ الاسْتِوَاءِ وَ يُسْتَعْمَلُ فِي الْغُرُوبِ أَيْضاً» [۲۲] و اما مصداق این مفهوم، در سرزمین هایی که روز و شب آنها معتدل است، روشن است، ولی در سرزمین هایی که روزهای آن بسیار کوتاه است، بسان پاره ای از شهرهای اروپایی که در فصل هایی از سال، روزها چهار - پنج ساعت و گاه کم تر است، تعیین مصداق: «دلوک الشمس»، دشوار است و نیاز به تحقیق و کندوکاو در مصداق شناسی دارد. و یا سعی بین صفا و مروه، که از واجبات عمره و حج است: «إِنَّ الصَّفاَ وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا» [۲۳] صفا و مروه از مراسم خداست. هر که حج خانه کند یا عمره گزارد، رواست که بر آن طواف برد. در این کریمه، حکم، وجوب است، متعلق آن، سعی بین صفا و مروه چگونگی سعی و شرائط و ویژگی های آن - که باید به مقدار هفت بار باشد، نه کم تر و نه بیش تر، آن هم به صورت عادی، نه واپس حرکت کردن و . . . - از برساخته های شرعی است و از دایره بازشناسی و نظردهی عرف و عقلاء خارج. ولی از این جهت که باید سعی بین صفا و مروه صدق کند و این که آیا مسعای جدید، مصداق سعی بین دو کوه است، موضوع عرفی است؛ از این روی، تقلید در آن راه ندارد و مربوط به حوزه^۲ موضوع شناسی است. از بررسی که در محور اول ارائه گردید، روشن شد، دایره^۳ موضوع شناسی، مختص به شناخت موضوع به اصطلاح اصولی نیست، بلکه فراگیرتر از آن بوده است و آن دسته از متعلقات احکام را که از سنخ مفاهیم عرفیه است نیز در بر می گیرد، بسان عنوان هایی همچون: معاشرت به معروف، حداد، جهر، اخفات، قیام، انفاق، امر بالمعروف و نهی عن المنکر، قطع هیئت اتصالیه، سب، شتم، قذف، هتک، احیاء موات، فسخ، تهییج شهوت، اعانه علی الاثم، تعاون علی الخیر، تعاون علی الاثم، تأیید باطل، تضعیف حق یا باطل، تجسس، تظاهر، نفاق، عیادت، تشییع، تشجیع، تعلیم، تعلم، قبض، اقباض، حبس، عتق، نکول، رد امانت، خیانت، تفسیق، توثیق، تعدیل، تکذیب، استقبال القبله، استدبار القبله، اطعام، تنجیم، تمیز، تضمین، مضاجعه، اکل، شرب، استمناء، تلقیح، اقراض، احتکار، غیبت، بهتان، ایذاء، تحنیت و . . . در این مسائل و مانند آن، متعلق حکم شرعی، وجوب یا حرمت یا استحباب و یا کراهت، افعالی است که شرع درباره^۴ آنها جعل و اعتبار خاصی ندارد، بلکه از سنخ عنوان های عرفیه است که تنها مرجع روشن کننده^۵ حد و اندازه^۶ مفهوم و نیز بازشناخت مصداق آنها، عرف است. با دقت و درنگ روی آن چه فرادید نهاده شد، می توان «موضوع شناسی» را چنین تعریف کرد: «شناخت آن دسته از عنوان های عرفی که در موضوع احکام شرعی، یا متعلق آنها، اخذ شده، اعم از شناخت مفهوم یا مصداق آنها». موضوع شناسی دانشی مستقل گرچه موضوع شناسی، با همان تعریف جامعی که از آن ارائه شد، با نظر دقیق به ماهیت و جوهره^۷ آن در بیش تر موارد، از سنخ مبادی تصویری^۸ علم فقه و در پاره ای موارد تصدیقی^۹ آن است، ولی با نظر به گسترش علوم مادی و پیشرفت دانش های تجربی و دگرگونی دَمَادِم گزاره ها و پدیداری

گزاره‌های گوناگون همگام و همپای با گذشت زمان، بایسته است در چهارچوب موضوع‌شناسی، دانش مستقل جای بگیرد. در این محور برآنیم تا برای نخستین بار، موضوع‌شناسی را دانشی نو بشناسانیم، آن‌هم نه از روی ادّعا، بلکه از روی تحقیق و بر مبنای میزان و قاعدهٔ خاصی که برای دانش بودن هر رشته‌ای، لازم است؛ چرا که در اساس، در ردهٔ دانش جای گرفتن تمام فنون و رشته‌ها، قاعده و میزانی دارد که بدون برخورداری از این قاعده و تراز، هرگز فن و رشته‌ای، در ردیف دانش مستقل قرار نمی‌گیرد. برای ثابت کردن این ادّعا، تحقیق در دو مطلب را پی می‌گیریم. ۱. واژه‌شناسی «علم» ۲. قاعدهٔ علم بودن فنون و رشته‌های گوناگون واژه‌شناسی «علم» واژهٔ علم از چند معنی و اصطلاح برخوردار است: ۱. علم به معنای ادراک و فهم اموری که متعلّق آن است. البته ادراک آدمی در همهٔ موارد یکسان نیست، بلکه به اختلاف مدرکات و آن‌چه مورد ادراک اوست، مختلف خواهد بود و از چند دسته برخوردار است: الف. ادراکات حسی که به وسیلهٔ یکی از حواس پنجگانه صورت می‌گیرد. ب. ادراکات عقلی، آن دسته از معلوماتی که از دایرهٔ شناخت حسی خارج و تنها طریق آن راهنمایی عقل است، با تکیه بر استدلال و برهان. ج. ادراکات شهودی که نفس آدمی، در پرتو ریاضت‌های نفسانی و پالایش جان خویش بدان دست می‌یابد. در این جا قسم دیگری نیز از علم وجود دارد که از سنخ علوم بشری متکی بر تصور و تصدیق خارج است و هرگز خطا در آن راه ندارد و آن علم وحیانی است که ویژهٔ انبیای الهی و اوصیای آنان و ائمهٔ اطهار(ع) است. ۲. علم به معنای ملکه‌ای که در نفس راسخ است و در حقیقت، ادراک بسیطی است که به وسیلهٔ آن مصادیق جزئی ادراک می‌شود. ۳. علم به معنای یقین و باوری که احتمال خلاف در آن راه ندارد، «العلم الیقین الذی لا یدخله الاحتمال». [۲۴] ولی علم در مبحث حاضر «موضوع‌شناسی دانشی مستقل و نو» به هیچ‌یک از این معانی سه‌گانه، نیست، بلکه به معنای چهارمی است. ۴. علم به معنای مجموعه قضایایی که جامع واحدی دارد، حال این جامع واحد، یا محور واحدی است که در این قضایا، دربارهٔ آن بحث می‌شود و یا غرض واحدی است که برای رسیدن و دست یازدیدن به آن، بحث می‌شود. راز این دو گونه تعبیر در مورد جامع‌القضایا، اختلافی است که اهل نظر دربارهٔ مسأله تمایز علوم دارند که مشهور، تمایز علوم را به تمایز موضوعات علوم می‌دانند، در مَثَل تمایز علم فقه و اصول به این است که موضوع علم فقه، افعال المکلفین است، ولی موضوع علم اصول، ذات ادلّهٔ اربعه است، یا ادلهٔ اربعه با وصف دلیل بودن و یا به تعبیر دقیق‌تر «آن‌چه شایستگی دارد حجت بر حکم شرعی شود» ولی در برابر این دیدگاه، گروهی بر این نظرند که تمایز علوم به اغراض است. قاعدهٔ علم بودن فنون و دانش‌های گوناگون در همهٔ دانش‌ها، سلسله عناصری وجود دارد که تشکیل دهندهٔ ارکان و پایه‌های بنیادین بشمارند و شکل‌گیری آن دانش‌ها، بدون این عناصر پایه‌ای و بنیادین، ممکن نیست. این عناصر به «اجزاء العلوم» نامبردارند. ما در این پژوهش، بر این مدّعاییم که موضوع‌شناسی، به معنای دقیقی که از آن ارائه شد، از تمام این ارکان برخوردار است و می‌سزد که در قامت یک دانش مستقل شناخته شود، بی کم و کاست. برای ثابت کردن این ادّعا، بحث را از دو زاویه پی می‌گیریم: ۱. نگاهی باریک‌اندیشانه و دقیق بر عناصر ششگانه‌ای که از پایه و ارکان علوم به شمار می‌آیند. ۲.

برابرسازی یکایک آنها بر دانش «موضوع‌شناسی»، با نگهداشت ترازها و حد و مرزهای اصطلاحات مربوط. ارکان علوم عناصری که به اجزاء العلوم شناخته شده‌اند و در علم بودن تمام علوم و فنون نقش بنیادین دارند، عبارت‌اند از: ۱. تعریف علم ۲. موضوع علم ۳. غایت و فایده علم ۴. مسائل علم ۵. مبادی تصویری ۶. مبادی تصدیقیه. ناگفته نماند که اصل این مطلب، که برای هر علمی، موضوع لازم است، جای سخن دارد و اختلافی است. شماری از اصولیان بر این نظرند که گرچه بیش‌تر علوم از عنصر موضوع برخوردارند، ولی لزوم برخورداری هر علمی از عنصر موضوع، مدعایی است بی‌پشتوانه^۱ برهانی. به نظر می‌رسد این نظریه، قرین تحقیق باشد. در ابتدا، برای روشن شدن زوایای بحث، عناصر یاد شده را روی علم نحو، پیاده، سپس با «دانش موضوع‌شناسی» برابرسازی می‌کنیم. عنصر اول، تعریف علم بود، اما تعریف علم نحو عبارت است از «علم يعرف به احوال اواخر الکلم اعراباً و بناءً». موضوع علم نحو که تمام مسائل نحوی درباره^۲ آن بحث می‌کند، عبارت است از: «کلمه و کلام» و فایده^۳ آن هم «حفظ اللسان عن الخطا فی المقال». اما مسائل نحو، همانا قضایایی است که در آنها، از حالت‌های اعرابی کلمات بحث می‌شود: «المرفوعات ثمانية» یا «الفاعل من المرفوعات» یا «کل نائب فاعل و کل مبتدء و کل خبر مرفوع». اما مبادی تصویری^۴ آن، قضایایی است که در آنها مفهوم عناوینی که موضوع مسائل یا محمول آنهاست، تعریف می‌شود، در مثل، موضوع، در قضیه^۵ «کل فاعل مرفوع» عنوان فاعل است و محمول آن عنوان «مرفوع» است. قضیه‌ای که عنوان فاعل را تعریف می‌کند (فاعل عنصری است که فعل به او منسوب است یا فاعل عنصری است که فعل از او صادر شده) از مبادی تصویری^۶ نحو است. مبادی تصدیقیه^۷ آن هم، مجموعه^۸ قضایایی است که به وسیله^۹ آنها ثبوت محمول را برای موضوع تصدیق می‌کنیم. در مثل، در علم نحو، مبادی تصدیقیه، آیات، روایات و سخنان فُصحاء است که با گواه آوردن از آنها احکام نحو را اثبات و تصدیق می‌کنیم. رفع فاعل، از احکام نحوی است که با تمسک به کریمه^{۱۰}: «اقتربت الساعة و انشق القمر» و یا نصب تمیز را با تمسک به کریمه^{۱۱} «و اشتعل الرأس شیباً» اثبات و تصدیق می‌کنیم. فایده^{۱۲} مهم نحو، دست یازدین به قاعده‌های ادبی و در نتیجه، حفظ زبان است از اشتباه و لغزش در گفتار. اما در مقوله^{۱۳} مورد بحث، که همانا موضوع‌شناسی باشد، ببینیم آیا ارکان و عناصر بنیادین علوم با آن سازواری و هماهنگی دارند، یا خیر.

برابرسازی ارکان علم بر دانش موضوع‌شناسی رکن اول، برخورداری از تعریف: نخستین عنصر و رکن هر علمی این بود که از تعریف برخوردار باشد، آن هم تعریفی که جامع و مانع است، به این معنی که تعریف، دربردارنده^{۱۴} قیدهایی باشد که هم مصادیق خود را فرا بگیرد و هم از اغیار باز بدارد و بر آن چه بیرون از این دایره است، دست رد بزند. با توجه به این نکته، دانش موضوع‌شناسی را می‌توان چنین تعریف کرد: «علم يعرف به موضوعات الاحکام و متعلقاتها العرفیه مفهوماً و مصداقاً» موضوع‌شناسی، دانشی است که در آن گزاره‌های عرفی احکام شرع و نیز وابسته‌های عرفی آن از نظر مفهوم و مصداق شناخته می‌شود. پیش از شرح قیدهایی که در تعریف به کار رفته، یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که نزدیک‌ترین دانش‌ها به دانش موضوع‌شناسی، از این نظر که در بیش‌تر مسائل آن از امور جزئی و شخصی بحث می‌شود، دانش جغرافیا و دانش تاریخ است، زیرا دانش جغرافیا

دانشی است که از احوال و ویژگی‌های اقالیم و بلاد بحث می‌کند که بی‌گمان، همهٔ آنها جزئی است و نه کلی و دانش تاریخ، عبارت است از دانشی که از احوال اقوام و ملل، پادشاهان و شخصیت‌های بزرگ بحث کند و محور بیش‌تر آنها، موارد جزئی است و نه کلی. توضیح: در این تعریف، تلاش ما براین بوده قیدهایی را بیاوریم و به‌کار بندیم که هم جامع افراد باشند و هم مانع اغیار. قید اول: جملهٔ «موضوعات الاحکام» است، به همان معنای مصطلح اصولی که پیش از این، به شرح، تعریف شد. از آن تعریف به‌دست آمد که موضوع، از نگاه اصولی عبارت است از: «هر آنچه در عملی شدن حکم نقش آفرین است» و در بیان محقق نائینی، موضوع، با شاخصهٔ «متعلق المتعلق» معرفی شد. قید دوم: «متعلقاتها» که باز به همان معنای مصطلح اصولی آن است: «عمل و فعلی که حکم شرعی بدان تعلق می‌گیرد» که شرح این واژهٔ اصولی نیز در بخش آغازین آمد. قید سوم: «العرفیه» هم صفت و قید است برای «موضوعات الاحکام» و هم برای «متعلقاتها». این قید، آن دسته از موضوعات احکام و نیز آن دسته از متعلقات احکام را که عرفی نیستند و از بر ساخته‌های شرع، بشمارند، خارج می‌کند؛ زیرا همان‌طور که مصدر تشریع خود احکام، شرع است، تنها مرجع باز شناخت و بیان‌کنندهٔ حد و اندازهٔ این‌گونه موضوعات: استطاعت، محدودهٔ سرزمین عرفات، منی، مشعرالحرام و نیز روشن‌کنندهٔ حد و اندازهٔ این‌گونه متعلقات: صلات، صوم، حج، زکات و... خود شرع است و از افق باز شناسی و حد و اندازه‌گیری عرف فراتر. با توجه به شرحی که ارائه شد، تمام قیده‌ها و عنوان‌هایی که در موضوعات احکام شرعی و نیز در متعلقات آنها به‌کار گرفته شده و شرع اقدس، در مورد آنها جعل و اعتبار خاصی ندارد؛ بلکه از مفاهیم عرفیه است و به همان معنایی که در نزد عرف دارد، در لسان ادلهٔ شرعیه به‌کار گرفته شده، در دانش موضوع‌شناسی درج شده و مرجع شناخت آنها عرف است. هم در بیان حد و اندازهٔ آنها، هم در شناخت مفهوم و حد و مرز آن و هم در شناخت مصداق آن، عرف نقش می‌آفریند. اکنون، جهت روشن شدن تعریف، تعریف یاد شده را روی چند نمونه پیاده می‌کنیم: نمونهٔ اول. از احکام شرعیه، وجوب کوتاه گزاردن نماز است. موضوع این حکم، مسافری است که قصد دارد هشت فرسخ راه را بپیماید و این موضوع، در دائرهٔ عنوان‌های عرفی است، مفهومی دارد و مصداقی و در حقیقت، از دو نوع شناخت برخوردار است: شناخت مفهومی و دیگری شناخت مصداقی. البته اصل مشروط بودن وجوب کوتاه گزاردن نماز، به قصد سفر هشت فرسخی، بی‌شک از بر ساخته‌های شرع است و از دائرهٔ موضوع‌شناسی، بیرون؛ ولی عنوان فرسخ که در موضوع این حکم، به‌کار گرفته شده، از مفاهیم عرفیه است و شرع در حد و اندازهٔ آن، بیان خاصی ندارد، از این روی، مرجع حد و اندازه و نیز شناخت حد و مرز آن، عرف است. و همان‌طور که اشارت رفت، این مسأله بسان دیگر مسائل عرفی، از مفهوم و مصداق، یا مصداق‌هایی برخوردار است، با برخورداری از دو نوع شناخت: شناخت مفهومی و شناخت مصداقی. هر دو شناخت، در دانش موضوع‌شناسی، درج شده است. بر این اساس، در «دانش موضوع‌شناسی» باید هم مفهوم موضوع فرسخ را بشناسیم و با کندوکاو، حد و مرز آن را آشکار سازیم که آیا عنوان «ثمانی فراسخ» که در روایات آمده، برابر است با ۴۵ کیلومتر یا ۴۴ و یا ۴۰ کیلومتر؟ و هم در عرصهٔ مصداق‌شناسی، باید مصداق‌های آن

روشن شود. روشن است که بازشناخت مصداق‌ها، با مکلف است. ولی از آن‌جا که تعیین مصداق در جاهایی، در عمل، با دشواری‌هایی روبه‌روست، ممکن است مرکزی، با برخورداری از ابزار و سازوبرگ روز و آشنایی کامل با ترازهای اندازه‌گیری، زحمت این کار را به عهده گیرد و مکلفان با اعتماد و ثیقی که بدان دارند، نتیجه کار آن را بپذیرند. نمونه دوم. آغاز روزه، بر اساس کریمه: «كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ» طلوع فجر است. وجوب، حکم است و متعلق آن، صوم که در موضوع آن، عنوان «طلوع فجر» به کار گرفته شده که در آیه شریفه از آن تعبیر شده به: «تَبَيَّنَ خَيْطُ أبيض من الخيط الاسود» این موضوع، مفهومی دارد و مصداقی و چون مسأله‌ای است عرفی که تنها مرجع روشن‌کننده حد و مرز آن، عرف است، از این روی در علم موضوع‌شناسی مندرج است و از هر دو باید بحث شود، هم از مفهوم «تَبَيَّنَ خَيْطُ الابيض من الاسود» و هم از مصداق آن و این که «تَبَيَّنَ خَيْطُ الابيض» در فلان منطقه در چه ساعت و دقیقه‌ای پدیدار می‌شود و این که آیا در شب‌های مهتابی، طلوع فجر با شب‌های غیر مهتابی فرق می‌کند، یا نه. نمونه سوم. کارمین، حشره‌ای که امروزه از عصاره بدن و یا اجزای آن رنگ خاصی برای خوش‌رنگ و خوش‌طعم شدن بسیاری از خوردنی‌ها استفاده می‌شود. این موضوع نوپدید است که جامعه اسلامی وظیفه‌محور، از فقیهان بیان روشنی از حکم شرعی آن را می‌طلبد. از این روی، هنگامی که فقیه، به بررسی دلایل حرام بودن خوردنی‌ها در آیات و روایات می‌پردازد، در هیچ نص شرعی، عنوانی را به این نام نمی‌بیند. عنوان‌های کلی که در باب حرام بودن خوردنی‌ها در نصوص شرعی وارد شده، از این قرارند: ۱. «خبثات»: در «يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ». ۲. نجس یا اعیان نجسه مثل میته، دم و... ۳. «حشره» و «حشار». «حشره» کارمین، از عنوان دوم: اعیان نجسه، خارج است. آن چه احتمال دارد و انسان را به شبهه می‌افکند در روا بودن خوردن آن، دو عنوان دیگر است، که فقیه در مقام استنباط، ناگزیر است در این دو عنوان موضوع‌شناسی داشته باشد. به این معنی که هم مفهوم عنوان «خبثات» و عنوان «حشره» را بشناسد و هم مصداق آنها را. شناخت مفهوم و مصداق، با نظر به این که از عنوان‌های عرفیه است، در دائره کار دانش موضوع‌شناسی می‌گنجد، بر این اساس، محقق موضوع‌شناسی مفهوم عنوان عرفی «خبثات» را از نگاه عرف و واژه‌شناسان، به بوته بررسی می‌نهد و به این نتیجه می‌رسد که خبیث عبارت است از: «ما يتنفّر منه الطبع البشري» و نیز مفهوم عنوان «حشره» را نیز از نگاه عرف واژه‌شناسان می‌کاود و به معنای شناخته شده آن می‌رسد. آن‌گاه در مرحله مصداق‌شناسی، پس از بررسی و آشنایی با کاربردهای گوناگون مردمان این سوی و آن سوی جهان از عصاره حشره کارمین، به این نتیجه قطعی دست می‌یابد که از نمونه‌های فقهی، قرآنی و روایی «خبثات» نیست؛ زیرا که صدق این عنوان، بستگی دارد، به انزجار طبع بشری که در عصاره کارمین، هرگز وجود ندارد، بلکه عکس آن دیده می‌شود. همچنین از نمونه‌های آشکار عنوان «حشره» نیز خارج است؛ زیرا عصاره حشره کارمین پس از کارهایی که بر روی آن انجام می‌گیرد و فرایندی را که از سر می‌گذرانند، اگر نگوییم استحاله شده، به طور قطع از نگاه عرف، عنوان حشره بر آن بار نمی‌شود. . . . نتیجه این که: تعریفی که برای «دانش موضوع‌شناسی» ارائه دادیم، تنها در حدّ

فرضیه و یا انگاره^۱ ذهنی نیست، بلکه با واقعیت کار فقیه در مقام تعیین حکم فقهی از نظر موضوع، برابر است. یادآوری: موضوع‌شناسی، بیش‌تر از مبادی تصویری^۲ علم فقه و در پاره‌ای جاها از مبادی تصدیقیه^۳ آن است، ولی با توجه به گسترش دامنه^۴ گزاره‌های نو در تمام عرصه‌هایی که جامعه^۵ وظیفه‌شناس و تکلیف‌مدار، با آن سروکار دارد، مانند: پزشکی، اقتصادی، خوردن، آشامیدن و... ضرورت دارد، رشته‌ای مستقل، عهده‌دار موضوع‌شناسی بشود، رشته‌ای که می‌سزد در قامت دانش مستقل درآید؛ چرا که عناصری که در اصطلاح ارباب علوم و فنون، از ارکان و اجزاء العلوم بشمارند، با این دانش، سازگاری و هماهنگی دارند. رکن اول، تعریف «علم موضوع‌شناسی» بود، با قیدهایی که در آن به‌کار گرفته شد روشن گردید که هم جامع افراد است و هم مانع اغیار. رکن دوم، برخورداری از موضوع بود، عنصر و رکنی که در اصطلاح ارباب علوم، از اجزاء العلوم و در ساختار شکل‌گیری علم اثرگذار، شناخته شده است. این نظر، نظر صاحب‌نظرانی است که هر علمی را نیازمند موضوع و محوری می‌دانند که تمام مسائل علم، گرد آن محور دور بزند، با یک هدف واحدی، که در راستای تحصیل آن هدف، مسائل علم شکل گرفته است. در برابر این گروه، گروهی از صاحب‌نظران پسین قرار دارند، از جمله امام خمینی که بر این نظرند: داشتن موضوع، ضروری هر علمی نیست [۲۵] در این مقال هم، در بحث اصولی این مسأله، با تحقیقی که انجام شد و پس از بررسی دیدگاه‌های گوناگون و دلایل‌هایی که اقامه شد، همین نتیجه به‌دست آمد که نه تنها برهانی بر ضرورت موضوع برای هر علمی در بین نیست، بلکه دلایلی بر ضروری نبودن آن وجود دارد. نکته^۶ در خور توجه این است که حتی بر مبنای مشهور، هر علمی ناگزیر از موضوع است، می‌توان برای «دانش موضوع‌شناسی» موضوع معرفی کرد و آن عبارت است از: «موضوعات الاحکام الشرعیه و متعلقاتها العرفیه» چنان‌که پیش از این اشاره شد قید «العرفیه» در حقیقت هم صفت است برای «متعلقاتها» و هم برای «موضوعات الاحکام». جهت تصدیق این مطلب، کافی است توجه دوباره به این حقیقت داشته باشیم که رسالت موضوع‌شناسی که در تعریف دقیق آن بیان شد، شناخت مفهومی و مصداقی آن دسته از عنوان‌های عرفی است که در موضوعات احکام شرعیه (موضوع به اصطلاح اصولی، یعنی تمام قیدهایی که در عملی شدن حکم نقش‌آفرین است) یا در متعلقات آنها اخذ شده است. با توجه به این نکته به این باور خواهیم رسید که تمام پژوهش‌های موضوع‌شناسی، بر محور «موضوعات و متعلقات عرفی احکام شرعیه است.» رکن سوم، برخورداری از غایت: سومین عنصر از ارکان تشکیل دهنده^۷ علم، که با نبود آن، علمی شکل نمی‌گیرد و صورت نمی‌بندد، برخورداری از غایت و فایده است؛ در مَثَل در علم نحو، فایده، همان «حفظ السان عن الخطا فی المقال» است و در علم اصول، فایده، به‌دست آوردن ملکه^۸ استنباط احکام شرعی است. اما غایت و غرض علم موضوع‌شناسی را می‌توان چنین معرفی کرد: با شناخت موضوع‌ها و گزاره‌های عرفی احکام شرعی - به معنای عام آن که دربرگیرنده^۹ موضوع و متعلق، به اصطلاح اصولی می‌شود - احکام شرعی، چه کلی و چه جزئی به گونه^{۱۰} شفاف، روشن خواهد شد و در نتیجه، در عرصه^{۱۱} پاسخ‌گویی مسائل شرعی، از بیان حکم، به سبیل قضیه^{۱۲} شرطیه و فرضی پرهیز می‌شود و بی‌گمان از آثار موضوع‌شناسی این است که در پاسخ استفتاءات، از کلی‌گوئی، آن هم به

سبیل تعلیقی و فرضی، که اگر چنین است حکم آن، چنان است که سرگردانی استفتاءکننده و پرسشگر را در پی دارد، پرهیز خواهد شد و پاسخ پرسشگر، به گونهٔ قطعی و شفاف ارائه خواهد شد. از باب نمونه، در پاسخ این پرسش که آیا استفادهٔ مرد از انگشتری که از طلای سفید ساخته شده، جایز است، یا خیر؟ پس از موضوع‌شناسی، پاسخ به این گونه نخواهد بود که: «اگر در بین مردم و در عرف طلا بر آن صدق می‌کند، جایز نیست و گر نه اشکال ندارد»، بلکه به طور قطع و به روشنی در پاسخ خواهد آمد: «طلای سفید، گونه‌ای از طلاست و حکم طلای زرد را دارد» در نتیجه، مکلف در عمل، احکام طلا را بر طلای سفید، در حرام بودن استفاده و ناروا بودن گزاردن نماز با آن، بار خواهد کرد. نمونهٔ دیگر، سر بریدن حیوان، با کارد و چاقوی استیل است. بحث در این است که آیا سر بریدن حیوان با استیل صحیح است و آثار حلال بودن ذبیحه بر آن مترتب می‌شود و یا این که اشکال دارد؟ منشأ اشکال و شبهه این است که آیا عنوان حدید بر استیل صدق می‌کند، یا نه؟ از این روی، فقهی که دربارهٔ استیل، موضوع‌شناسی نداشته است در پاسخ پرسش از حکم سربریدن حیوان، با استیل، به سبیل شرطی و فرضی پاسخ می‌دهد: «اگر حدید بر آن صدق کند اشکال ندارد» این پاسخ، گرچه برابر معیارهای علمی و فنی، صحیح است، ولی از نگاه کاربردی برای پرسشگر، تعیین‌کنندهٔ حکم ذبح با استیل، به صورت شفاف نیست، بلکه چه بسا بر سرگردانی او بیفزاید؛ اما فقهی که در دائرهٔ موضوع‌شناسی وارد شده و به این نتیجه رسیده که استیل، گونه‌ای از آهن است، ولی با آلیاژ کم‌تر، به طور قطع پاسخ می‌دهد: استیل، گونه‌ای از فلز است و ذبح با آن اشکال ندارد. البته ناگفته نماند که در مسألهٔ «ذبح بالحدید» این سخن به میان آمده است که آیا صفت مشبیه است و به معنای «ما له الحده»؛ یعنی چیزی که حدّ و تیزی دارد که بی‌گمان استیل از مصادیق آن است، گرچه از جنس آهن نباشد؛ یا این که به معنای اسمی است و علم برای جنس آهن که بر این تقدیر، ابزاری را که تیز و برنده‌اند، ولی از جنس آهن نیستند، به هیچ روی در بر نمی‌گیرد. رکن چهارم، برخورداری از مسائل: از عناصر اجزاء العلوم، که هر رشته و فنی، بدون برخورداری از آن، هرگز در ردهٔ علم قرار نمی‌گیرد، عنصر برخورداری از مسائل است. مسائل همان گونه که پیش از این تعریف شد، از مجموعه قضایایی است که حکایت از ثبوت محمولات برای موضوعات می‌کند، در مثل، قضیهٔ «کلُّ فاعلٍ مرفوع، که حکایت از ثبوت محمول (مرفوع) برای موضوع (کل فاعل) می‌کند، مسألهٔ نحویه است. همچنین قضیه «صیغهٔ افعال ظاهره فی الوجوب» که ظهور در وجوب را برای صیغه افعال ثابت می‌کند، مسألهٔ اصولیه است و نیز قضیهٔ «الرّبا المعاملی و القرضی محرّم» که حرام بودن را برای ربای قرضی و معاملی ثابت کرده، مسألهٔ فقهیه است. در دانش موضوع‌شناسی نیز، به طور دقیق، قاعده‌ای که برای «مسائل» تعریف شد، در خور برابری است. مسائل موضوع‌شناسی را می‌توان چنین تعریف کرد: «هی القضا یا التی یبحث فیها عن موضوعات الأحکام و متعلقاتها العرفیه مفهوماً و مصداقاً» مسائل علم موضوع‌شناسی، عبارت است از قضایایی که در آنها، از مفهوم و مصداق آن دسته از موضوعات و متعلقات احکام فقهی، که از سنخ عنوان‌های عرفی است، بحث می‌شود. روشن است که مرجع شناخت مفهومی و مصداقی این گونه عنوان‌ها، عرف است. در مثل در حکم

شرعی حلیت ذبح بالحدید، در موضوع این حکم، قید «حدید» آمده، که عنوانی است عرفی. در دانش موضوع‌شناسی دو گونه بحث و پژوهش دربارهٔ حدید انجام می‌شود: ۱. مفهوم‌شناسی و این که آیا حدید به معنای وصفی است؛ یعنی «ماله الحده» هر چیزی که حدت و تیزی دارد، حدید است. بر این تقدیر، معنای فراگیری دارد و شیشهٔ تیز و استخوان تیز را هم در برمی‌گیرد. و یا به معنای اسمی است و اسم است برای فلز خاص (آهن) ۲. مصداق‌شناسی که بر تقدیر معنای دوم، آیا استیل مصداق آهن است، یا فلز دیگری است، مغایر با آن. نتیجه این که در مفهوم‌شناسی حدید، دو قضیهٔ «الحدید ما له الحده» و «الحدید اسم لعنصر خاص ما له الحده» از مسائل علم موضوع‌شناسی است و تعریف یاد شده، به طور دقیق بر آن سازگار است. همچنین، در مصداق‌شناسی حدید، قضیهٔ «الاستیل نوع من الحدید» از مسائل موضوع‌شناسی است. حتی اگر موضوع‌شناسی به نتیجهٔ عکس آن رسید (الاستیل لیس من الحدید) باز از این قبیل است. رکن پنجم، برخورداری از مبادی تصویری: از ارکان و عناصر اجزاء العلوم و تشکیل‌دهندهٔ شاکلهٔ علم، برخورداری از مبادی تصویری است. هر رشته و فنی، وقتی در ردهٔ علم قرار می‌گیرد که دارای مبادی تصویری باشد و گرنه در ردهٔ علم قرار نمی‌گیرد و علم مستقل شمرده نمی‌شود. مبادی تصویری، قضایایی که در ضمن آنها، مفهوم موضوع علم و نیز مفهوم مسأله‌ها و موضوع‌های محمول‌های آن، تصور و تبیین می‌شود. به دیگر سخن، مجموعه تعریف‌هایی که در هر علمی مطرح است، که بیش‌تر، به بیان موضوع آن علم، یا موضوع مسائل و یا محمولات آن و نیز بیان خود مسائل، مربوط می‌شود، مبادی تصویری آن علم است. در مثل در علم نحو، موضوع آن کلمه و کلام است، قضیه‌ای که در ضمن آن کلمه تعریف می‌شود «الکلمه لفظ وضع لمعنی مفرد» و یا کلام تعریف می‌شود: «الکلام لفظ مفید المعنی یصح السکوت علیه» از مبادی تصویری علم نحو است. همچنین قضیه‌ای که در ضمن آن، فاعل یا مفعول، یا نائب فاعل و ... از موضوعهای مسأله‌های نحوی، تعریف شود، از مبادی تصویری دانش نحو است. دانش موضوع‌شناسی، از مبادی تصویری، بسان دیگر اجزاء العلوم، برخوردار است. مبادی تصویری آن، همانا مجموعهٔ قضایایی است که در ضمن آنها موضوع حکم، متعلق حکم، عنوان‌های عرفیه، عرف و اقسام آن، مصداق، مفهوم، و ... تعریف می‌شود. رکن ششم، برخورداری از مبادی تصدیقیه: برخورداری از مبادی تصدیقیه، از اجزاء العلوم است. مبادی تصدیقیه، همانا قضایایی است که به وسیلهٔ آنها ثبوت محمول را در مسائل، برای موضوع، تصدیق می‌کنیم، از باب نمونه در مسألهٔ اصولیهٔ «خبرالثقة حجة» یا مسألهٔ «صیغهٔ افعال ظاهره فی الوجوب» ما به وسیلهٔ دلیلی که همان سیرهٔ عقلاست، تصدیق کردیم ثبوت حجیت را، که در قضیهٔ اول، محمول است، برای موضوع آن، که «خبرالثقة» است. یا در قضیهٔ دوم، ثبوت ظهور فی الوجوب را، که محمول است برای صیغهٔ افعال، که موضوع آن است، به استناد سیرهٔ عقلا تصدیق می‌کنیم. در این دو مسأله، سیرهٔ عقلائییه از مبادی تصدیقیهٔ علم اصول است. دانش موضوع‌شناسی نیز، از مبادی تصدیقیه برخوردار است که عبارت باشد از آن ابزاری که در مسائل موضوع‌شناسی، به وسیلهٔ آنها، تصدیق می‌کنیم ثبوت محمول‌ها را برای موضوع‌ها. این ابزار، که در موضوع‌شناسی، به آنها چنگ می‌زنیم و خمیر مایهٔ تمام تصدیق‌هایی است که در

شناخت موضوع‌ها، چه در بعد مفهوم‌شناسی و چه مصداق‌شناسی، به‌دست می‌آید، منحصر است در عرف و لغت، اعم از عرف عام و عرف خاص (در پاره‌ای موارد). به دیگر سخن، ما در موضوع‌شناسی همواره به دو ابزار تکیه داریم: ۱. لغت که در مفهوم‌شناسی موضوع‌هایی که در ادله^۱ شرعیه اخذ شده و از سنخ عنوان‌های عرفیه است (اعم از این‌که موضوع اصولی باشد که در عملی شدن حکم نقش‌آفرین است یا این‌که متعلق اصولی باشد) نقش دارد. ۲. عرف که هم در شناخت مفهومی موضوع حکم شرعی مرجع است و هم در شناخت مصداق آن. از باب نمونه، وقتی ما حشره^۲ کارمین را موضوع‌شناسی می‌کنیم که آیا از خبائث به شمار می‌رود، تا مصداق کریمه^۳ «یحرم علیهم الخبائث» باشد؟ در مفهوم‌شناسی «خبائث» به عرف و لغت رجوع کرده و نتیجه می‌گیریم «خبیث» به معنای چیزی است که طبع بشری از خوردن آن بیزاری می‌جوید و با مراجعه به عرف، به‌روشنی در می‌یابیم که حشره^۴ کارمین، از مصادیق آن نیست. مبدء تصدیق ما در این قضیه، عرف و لغت است و از این روی، از مبادی تصدیقیه^۵ دانش موضوع‌شناسی شمرده می‌شود. از آن‌چه در این بخش ارائه شد، به این نتیجه رسیدیم که موضوع، به معنای دقیق آن: «شناخت عنوان‌های عرفی، که در لسان ادله و نصوص شرعی، موضوع، یا متعلق حکم شرعی، گرفته شده»، از نظر مفهوم، یا مصداق، گرچه در وهله^۶ نخست و به طور ذاتی، از مبادی تصویری^۷ علم فقه و در موردهایی از مبادی تصدیقیه^۸ آن است، بویژه نسبت به احکام جزئی؛ ولی در روزگار ما، که در پرتو پیشرفت‌های شگفت، مسائل جدید فراوانی فراروی دینداران و پای‌بندان به احکام شرعی قرار گرفته، بایسته می‌نماد که رشته‌ای مستقل عهده‌دار شناخت موضوعات شود و در چهارچوب دانش مستقلی به نام «دانش موضوع‌شناسی» پا به عرصه بگذارد. دانشی که به‌گونه‌ای منطقی - برهانی، در این پژوهش ثابت شد که از همه^۹ عناصر لازم و ضرور علم بودن برخوردار است. از دیرزمان مشهور است: هر رشته و فنی به «اجزاء العلوم» آراسته و از: ۱. تعریف ۲. غایت و غرض ۳. موضوع ۴. مسائل ۵. مبادی تصویری^{۱۰} ۶. مبادی تصدیقیه^{۱۱} علم، بهره‌مند باشد، به دایره^{۱۲} علم راه می‌یابد. بنا بر پژوهش گسترده^{۱۳} استدلالی و منطقی که در این مقال بازتاب یافت، دانش موضوع‌شناسی این‌سان است؛ از این روی در علم بودن آن، کمبود و کاستی وجود ندارد. اشکال‌ها و پاسخ‌ها با برکشیدن موضوع‌شناسی به پایه^{۱۴} علم، چه بسا با پاره‌ای از خرده‌گیری‌ها، روبه‌رو بشویم؛ از این روی، از مهم‌ترین آنها که ممکن است به ذهن ناقدان راه یابد، سخن به‌میان می‌آوریم و در حد توان به‌مقام پاسخ‌گویی برمی‌خیزیم. اشکال اول: موضوع‌شناسی، نسبت به بیش‌تر موارد آن، به سبیل جزئی است. به دیگر سخن، موضوع در تمام مسائل آن، از امور خارجی و شخصی است، با این‌که بایسته^{۱۵} دانش مستقل است که از مباحث کلی و قواعد کلی برخوردار باشد، همان‌گونه که علوم جاری معروف، این‌سان‌اند. پاسخ: نخست آن‌که، در مباحث پیشین، به شرح بیان شد، موضوع‌شناسی، دو محور دارد: محور شناخت مفهوم موضوعی که در لسان ادله^{۱۶} شرعیه، موضوع قرار گرفته و عنوانی است عرفی. دیگری شناخت مصداق این موضوع. و آن‌چه از این دو ممکن است، جزئی باشد، شناخت مصداق موضوع است؛ و اما شناخت مفهوم آن، هرگز جزئی نیست. و آن‌گهی که بسیاری از برابرسازی‌های موضوعات، از سنخ برابرسازی مفهوم گسترده‌ای است بر عنوانی که از مصادیق آن،

به‌شمار می‌رود و این، مفید قاعدهٔ کلی موضوع‌شناسانه است. دو دیگر، ما هیچ دلیل و برهانی نداریم که دانش مستقل باید، تمام، یا بیش‌تر مسائل آن، کلی و در بردارندهٔ قواعد کلی باشد، بلکه به عکس، پاره‌ای از دانش‌ها را می‌توان نام برد که سراسر موضوعات مسائل آن، جزئی و روشن است، مانند: علم رجال؛ زیرا علم رجال، علمی است که در آن، احوال رجال، از نظر عدالت و وثاقت، فسق و اعتبار و عدم اعتبار بحث می‌شود. روشن است که موضوع در تمام این حالت‌ها و ویژگی‌ها، شخصی است، نه کلی. و نیز بسان تاریخ، علمی که در آن از احوال ملوک، قهرمانان، اثرگذاران و نقش‌آفرینان در میان ملت‌ها و جامعه‌های گوناگون بحث می‌شود. که بی‌گمان، بسان موضوعات، مسائل آن جزئی و شخصی است. و یا علم جغرافیا که موضوع، در تمام مسائل، یا بیش‌تر آنها جزئی و شخصی است؛ زیرا در علم جغرافیا، از احوال اقالیم و بلاد و روستاها بحث می‌شود و روشن است که موضوع، در تمام این موارد، جزئی و شخصی است. در مباحث پیشین اشاره شد که همانندترین دانش‌ها به دانش موضوع‌شناسی، از این نظر، دانش رجال، تاریخ و جغرافیاست. اشکال دوم: همان‌گونه که در تعریف موضوع‌شناسی به بیان آمد، این دانش از دو بخش برخوردار است: یکی شناخت مفهوم عنوان‌هایی که در موضوع حکم اخذ شده و دیگری شناخت مصداق آن. بخش مفهوم‌شناسی آن در حقیقت، از مبادی تصویری علم فقه است و بخش مصداق‌شناسی آن هم، در حقیقت نوعی برابرسازی عنوان‌های کلی فقهی است بر مصادیق آن. و در هر دو تقدیر، موضوع‌شناسی علم مستقل نخواهد بود. پاسخ: بارها در مباحث پیشین یادآوری شد که موضوع‌شناسی - با تعریفی که از آن ارائه گردید- از مبادی تصویری فقه و در پاره‌ای موارد از مبادی تصدیقیه آن است، ولی نکتهٔ در خور درنگ که در آغاز بحث بدان اشاره شد، گسترش دانش و پدید آمدن گزاره‌های جدید، در پرتو آن است. این پدیده، فقیهان را با دنیای جدیدی روبه‌رو کرده و با موضوعاتی که آن‌به‌آن، رخ می‌نمایند و پاسخ و راه‌حل‌های در خور می‌طلبند. این مهم، ایجاب می‌کند که موضوع‌شناسی، به عنوان علم مستقل، پا به عرصه بگذارد و این امر، در علوم، بی‌پیشینه و بی‌بدیل و نظیر نیست، زیرا که علم رجال نیز، در حقیقت، از مبادی تصدیقیه علم فقه است، که با بررسی وضعیت ثقة بودن و نبودن راویان حدیث، تصدیق می‌کنیم که فلان راوی در این حدیث، ثقة است، و روایت او، درخور استناد فقهی و یا ثقة نیست و روایت او، درخور استناد فقهی نیست. با این‌که رجال‌شناسی، از مبادی تصدیقیه علم فقه است، اما از آن‌جا که رجال‌شناسی دامنه‌ای بس گسترده دارد و بررسی ویژگی‌های چندین هزار رجال حدیث، فراتر از این است که به گونهٔ ضمنی در لابه‌لای مسائل فقهی، مجال طرح یابد، از این روی، در عمل، در ردهٔ علم مستقل، قرار گرفته است. موضوع‌شناسی نیز بر همین نسق است و با توجه به این نکته، در این پژوهش، موضوع‌شناسی، با قاعدهٔ برابر سازی اجزاء العلوم بر آن، به شرحی که گذشت، برای نخستین بار جامهٔ علم مستقل بر آن پوشانده شد. اشکال سوم: اشکال دیگری که شاید به ذهن ناقدان، دربارهٔ مستقل بودن موضوع‌شناسی بیاید، این است که مبدء تصدیقی در تمام موارد موضوع‌شناسی، اعم از مفهوم‌شناسی و مصداق‌شناسی آن، عرف است، با این‌که عرف از نگاه همهٔ صاحب‌نظران، تنها در خصوص روشن‌سازی حد و اندازهٔ مفاهیم اعتبار دارد، و اما نسبت به

بازشناخت و بازنمود مصادیق، اعتباری ندارد و ضابطهٔ برابرسازی مفاهیم بر مصادیق، تنها نظر دقّی پیراسته از تسامح است. ناگفته نماند که این اشکال، تنها متوجه نظریهٔ موضوع‌شناسی، دانش مستقل، نمی‌شود بلکه فارغ از این نظریه، اصل حجّیت نظر عرف را در بازشناخت مصادیق و برابرسازی مفاهیم را بر آنها، هدف گرفته و نفی می‌کند. پاسخ: نخست آن‌که، اصل این نسبت به همهٔ صاحب‌نظران، مبنی بر این‌که معیار و میزان برابرسازی مفاهیم بر مصادیق، نظر دقّی است و نظر عرف، در این‌جا اعتباری ندارد، اول کلام است و ادعایی بیش نیست. تحقیق در این‌باره در مقالی دیگر، زیر عنوان «مرجعیت عرف عام در برابرسازی بر مصادیق» خواهد آمد و در آن بحث، ثابت خواهد شد که از اصولیان و فقیهان، همچون: حاج آقا رضا همدانی، فقیه جواهری، محقق حائری، مؤسس حوزهٔ مقدسه، و امام خمینی و... مرجعیت عرف را در برابرسازی مفاهیم بر مصادیق، پذیرفته‌اند، بلکه بر آن اصرار دارند، بلکه تسامح‌ها و آسان‌گیری‌های عرفی را نسبت به مواردی که عقلاً پذیرفته‌اند، معتبر شمرده‌اند. دو دیگر، اصل این مبنی که نظر عرف در بازشناخت مصادیق، بی‌اعتبار است، مبنای استواری نیست و نقدپذیر است که در مقالی دیگر، به روشن‌گری خواهیم پرداخت. اشکال چهارم: اشکال دیگری که شاید به ذهن ناقدان بیاید، این است که: آن‌چه بین فقیهان، پیشینیان و پسینیان، روشن و گزیرناپذیر بوده و هست، این‌که شأن فقیه، ورود در موضوعات نیست، راز فقهی اصولی آن‌هم، این است که احکام شرعی، به سبیل قضیهٔ حقیقیه، جعل شده که موضوع آن مفروض الوجود است. چرا شما، فقیه را در دائرهٔ موضوع‌شناسی وارد می‌کنید و بر آن اصرار می‌ورزید، کاری که شأن او نیست. کار اصلی فقیه، استنباط احکام شرعی است و احراز موضوع، نه در استنباط نقش دارد و نه در افتاء. پاسخ: درست است که دخالت در موضوع‌شناسی، شأن فقیه در مرحلهٔ استنباط احکام نیست و در مرحلهٔ افتاء هم می‌تواند موضوع را به سبیل فرضی و تقدیری پاسخ گوید، ولی تمام نکته این‌جاست که پاسخ‌گویی، به سبیل قضیهٔ شرطیه و تقدیری برای پرسش‌کننده، حل مشکل فقهی نمی‌کند و به پاسخ شفاف دست نمی‌یابد، بلکه گاه به سرگردانی او افزوده می‌شود، بویژه در شرایط کنونی که بسیاری از موضوعات، بازشناخت ماهیت و ویژگی‌های آن، به آسانی در دسترس نیست. به دیگر سخن، فضای موجود از فقیه پاسخ شفاف و پیراسته از هرگونه تقدیر و فرض و تردید را می‌طلبد و این خود، اقتضای ورود فقیه را در موضوع‌شناسی می‌کند که با توجه به گستردگی دامنهٔ آن، برای او چندان ممکن نیست که اگر ممکن باشد بسیار اثرگذار و مفید است و تنها چیزی که این کاستی را جبران می‌کند، همان «دانش مستقل موضوع‌شناسی» است. نتیجه در این پژوهش، روشن شد که چرا در روزگار ما، به موضوع‌شناسی نیاز است و فقیهان، از پاسخ‌گویی به پرسش‌های شرعی به گونهٔ قضیهٔ شرطیه، می‌بایست، بپرهیزند و پیش از بیان حکم، موضوع را کالبدشکافی کنند و زوایای آن را به بوتهٔ بررسی بنهند، تا بتوانند پاسخ روشن، بی‌ابهام و راه‌گشا به پای‌بندان به احکام شرعی، پرسش‌گران و جست‌وجوگران بدهند.

و یادآور شدیم: موضوع‌شناسی چسان فقیه را در ارائه نظریه‌ای دقیق و سازوار با موضوع، یاری می‌رساند و او را از لغزشها و لغزشگاهها، دور می‌سازد.

مقوله مهمی که در این پژوهش، رُخ نمود و به زیبایی جلوه‌گر شد، موضوع‌شناسی در جایگاه دانشی نو و مستقل بود و به‌روشنی بیان شد که از سنخ موضوع در اصطلاحات دانش‌های: منطق، فلسفه، اصول و... نیست، بلکه دانشی است نو و مستقل. و کسی که فرآیند بحث را به دقت پی بگیرد و در آن درنگ ورزد و دلایل و برهان‌هایی که در جای‌جای بحث ارائه شده، از نظر بگذراند، درمی‌یابد موضوع‌شناسی، با معیارهایی که در اجزاءالعلوم برای علم بودن هر رشته و فن وجود دارد، بی‌کاست و فزود سازواری و هماهنگی دارد و عناصری که به اجزاءالعلوم شناخته شده‌اند، در این دانش نیز جلوه‌گرند، بسان تعریف علم، موضوع علم، غایت و فایده علم، مسائل علم، مبادی تصویری و تصدیقی علم.

در بخش پایانی به پرسش‌ها و شبهه‌هایی که ممکن است برای اهل نظر و ناقدان پیش بیاید، پاسخ داده شده که روشن‌گر است و ابهام‌زدا.

امید است این دریچه کوچک گشوده شده به ساحت فقه، فقه‌پژوهان را برانگیزد که به‌طور جدّ و همه‌سویه پایه‌ها و ارکان این دانش نو و مستقل را برافرازند، تا فقه با سکان‌داری فقیهان ژرفاندیش و آگاه به جزر و مدّها، در روزگاران پرتلاطم و پر جزر و مدّ، در جایگاه واقعی و چشم‌انداز خود قرار گیرد. منابع منابع ۱. قرآن

۲. ابن سینا، الشفاء(المنطق)، مکتبه آیت الله مرعشی، قم

۳. خراسانی، محمد کاظم، کفایة الأصول، مؤسسه آل البيت (ع)، قم ۱۴۰۹ ه ق

۴. سبحانی، جعفر، تهذیب الأصول، تقریرات دروس اصولی امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، تهران، چاپ اول، ۱۴۲۳ ه ق

۵. صدر، محمد باقر، دروس فی علم الأصول، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۵ ه ق

۶. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، مرتضوی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵ ه ش

۷. العاملی حسین بن عبد الصمد، وصول الاخبار الی اصول الاخبار، مجمع الذخائر الاسلامیة، مطبعة الخیام، قم

۸. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، مؤسسه دار الهجرة، قم، ۱۴۱۴ ق

۹. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، دار الحدیث، قم، ۱۴۲۹ ه ق

۱۰. موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم

١١. نائيني، محمد حسين، فوائد الأصول، جامعة مدرسين حوزه علمية قم، ١٣٧٦هـ ش پی نوشت پی نوشتها

[١]. خراساني، ملا محمد كاظم، كفاية الاصول، ج ٩٣/٢. [٢]. سورة نحل، آية ٩٠. [٣]. سورة اسراء، آية ٢٣. [٤]. سورة نساء، آية ١٩. [٥]. سورة مائدة، آية ٣. [٦]. سورة اعراف، آية ١٥٧. [٧]. تحرير الوسيله، ج ١٥٥/٢. [٨]. كليني، محمد بن يعقوب، كافي، ج ١٣٥/١٢. [٩]. همان/١٣٨. [١٠]. صدر، محمد باقر، دروس في علم الاصول، ج ١٤٩/١. [١١]. نائيني، محمد حسين، فوائد الاصول، ج ٦/٤. [١٢]. [ابن سينا، شفاء (منطق)، ج ١٥٥/٣] : «والموضوعات هي الأشياء التي إنما تبحث الصناعة عن الأحوال المنسوبة إليها، و العوارض الذاتية لها». [١٣]. خراساني، محمد كاظم، كفاية الاصول/٧: «إن موضوع كل علم، هو الذي يبحث فيه عن عوارضه الذاتية - أي بلا واسطة في العروض». [١٤]. عاملي، شيخ حسين عبد الصمد، وصول الاختيار الى اصول الاخبار/١١٥. [١٥]. كليني، محمد بن يعقوب، كافي، ج ٣٦٨/١٠. [١٦]. سورة بقره، آية ٢٧٥. [١٧]. سورة مائدة، آية ١. [١٨]. تحرير الوسيله، ج ٣٣٨/٢. [١٩]. كليني، محمد بن يعقوب، كافي، ج ٧٦٤/١١. [٢٠]. سورة اسراء، آية ٧٨. [٢١]. سورة بقره، آية ١٨٧. [٢٢]. فيومي، المصباح المنير، ج ١٩٩/١. [٢٣]. سورة بقره، آية ١٥٨. [٢٤]. طريحي، مجمع البحرين، ج ١٢٠/٦. [٢٥]. سبحاني، جعفر، تهذيب الأصول، ج ١٤/١: «و هو أن القوم قد التزموا - عدا بعض المحققين من متأخريهم - على وجود موضوع للعلم ينطبق على موضوعات المسائل، و ربّما يتمسك في إثباته بقاعدة الواحد، التي لا يكاد يخفى بطلان التمسك بها هنا على من له أدنى إلمام بالعلوم العقلية.»